

جلسه فرماندهان سپاه درباره بمباران شیمیایی مردم حلبچه توسط صدام

گزارشی از عملیات‌های بین‌المقدس ۳ و ۴ و عملیات والفجر ۱۰، نوار شماره ۲۸۲۹۰، شماره سند ۲۱۷۹، آرشیو مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.

اشاره

از جمله عملیات‌های نظامی موفق ایران در طول هشت سال جنگ عملیات والفجر ۱۰ بود که طی آن، بخش وسیعی از مناطق شمال عراق، از جمله چندین شهر و روستا آزاد شد.

سقوط شهر حلبچه به دلیل جمعیت زیاد و موقعیت استراتژیک خاص، شکست بزرگی برای عراق محسوب می‌شد، از این رو رژیم عراق که در به کارگیری سلاح‌های شیمیایی محدودیتی قائل نبود و آنها را حتی چندین بار علیه غیرنظامیان ایران به کار برده بود، شهر حلبچه را هدف بمب‌های شیمیایی قرار داد.

بمباران شیمیایی حلبچه پس از بمباران اتمی شهرهای هیروشیما و ناکازاکی، یکی از فجیع‌ترین جنایاتی بوده که در دوران پس از جنگ جهانی دوم، روی داده است. شدت این فاجعه و میزان بالای تلفات مردم غیرنظامی به اندازه‌ای بود که علی‌رغم تلاش بی‌وقفه نیروهای ایرانی برای کمک به آسیب‌دیدگان و انتقال آنها به مناطق امن، فرماندهان رده بالای عملیات را تحت تأثیر قرارداد و آنها را از این که نتوانسته بودند تعداد بیشتری از مردم را نجات دهند متأثر کرد. سند زیر متن گفت‌وگوی تعدادی از این فرماندهان سپاه در این زمینه است.

برادر احمد کاظمی: [از مردم عراق که در بالامبو شیمیایی شده‌اند] آماری در دست داریم و گفتیم یکی یکی عکس بگیرند.

برادر علی شمشانی: ۲۵۰۰ نفر؟!

برادر احمد کاظمی: بله.

برادر علی شمشانی: یک جا؟!

برادر احمد کاظمی: بروید، ببینید.

برادر احمد غلامپور: چه شده است؟

برادر نورعلی شوشتری: نه، این طور نیست.

برادر رسول یاحی: مرده‌اند یا مجروح هستند؟

برادر رحیم صفوی: حالا چکار کنیم؟ صدام این طور است.

برادر احمد کاظمی: ما باید برای مردم برنامه می‌ریختیم، باورتان نمی‌شد که این پیروزی‌ها به دست بیاید. تا برای مردم برنامه ریزی نکنیم.

برادر علی شمشانی: آقای کاظمی! شما در جریان نیستید.

برادر رحیم صفوی: شما که در جریان نیستید نباید این طور حرف بزنید.

برادر شمشانی: این کار مسئول و فرمانده داشته است. مردم را قرارگاه رمضان تخلیه کرد و در عقب منطقه اسکان داد.

برادر احمد کاظمی: حالا چند هزار نفر را تخلیه کردند؟

برادر علی شمشانی: همه را آوردند. اکثریت قریب به اتفاق مردم را تخلیه کردند.

برادر رسول یاحی: حدود شصت یا هفتاد هزار نفر بوده‌اند. این چیزی که شما می‌بینید، پنج یا ده هزار نفر از آنها هستند. **برادر علی شمشانی:** آقای احمد کاظمی! بنده دیروز از ساعت ۱۲ تا ۷ بعدازظهر، همه این منطقه آزاد شده را و جب به وجب گشتم.

برادر علی اکبر دانشیار: ما هم با هلی‌کوپتر شیارهای حاشیه ارتفاعات را بررسی کردیم. این دره‌ها مملو از آدم است.

برادر احمد کاظمی: بچه‌ها، می‌گفتند در خانه‌های اینها

برادر رحیم صفوی: سیانور بود، آقای شمخانی!
برادر زهدی: تمام دهانشان کف کرده بود.

صحنه‌ای از فجایع حلبچه

برادر احمد کاظمی: سه نفر بچه بودند، اولی یک ساله، دومی دوساله و سومی هم پنج ساله بود. از یک پدر و مادر بودند، پدرشان مرده بود، بچه دو ساله روی پای پدرش افتاده بود، مادرشان هم آشفته و پریشان نشسته بود و به سروصورت خود می زد، دو بچه دیگر هم به طرز عجیبی بدنهایشان را چنگ می زدند و خود را به زمین می مالیدند.

برادر علی شمخانی: پدرشان مرده بود؟

برادر احمد کاظمی: بله، مرده بود، بچه دوساله روی پای پدرش افتاده بود. مثل این که بچه‌ها نسبت به مسن ترها دیرتر می میرند، من نمی دانم چطوری است. خدا می داند این بچه چطور شده بود که زنده مانده بود در انب مشکل حادثر بود.

برادر سیف الله حیدرپور: اولین شیمیایی را در همین انب زد.

برادر احمد کاظمی: به حدی که همه این پیروزی تلخ شد.
برادر سیف الله حیدرپور: در مناطق کشاورزی بمب جنگی می زد، مردم که به روستا پناه می آوردند آنجا را بمباران شیمیایی می کرد.

برادر رحیم صفوی: صدام است دیگر!

برادر علی اکبر دانشیار: امروز فیلم برداری کردند.

برادر رحیم صفوی: امریکا این‌ها را پرورش داده است، این‌ها دست پرورده امریکا هستند.

برادر احمد کاظمی: بابا! امریکا این کار را نمی کند.

زیرزمین‌های بزرگی هست که همه به این زیرزمین‌ها پناه برده بودند. پنجاه نفر، صدنفر، همه در اثر حمله شیمیایی عراق مرده‌اند.

برادر احمد غلامپور: حالا بحث شما تخلیه مرده‌ها یا زنده‌هاست؟!

برادر احمد کاظمی: نه، بحث بر سر نجات زنده‌ها است. خدا شاهد است دیروز سی یا چهل نفر بچه را آورده بودند و امدادگران داشتند آنها را مداوا می کردند که شهید نشوند کسی نیست که الان زخمی‌ها و مردم را بیاورد.

برادر علی شمخانی: همین الان، همه یگان‌ها از جمله، لشکر ۸ نجف دارند مردم را تخلیه می کنند. یک ستادی هم تشکیل شده و مرتب امکاناتی را می فرستد تا مردم سالم را تخلیه می کنند.

برادر احمد غلامپور: در مورد جنازه‌ها چون جسد‌های شیمیایی شده را نمی شود دست زد، به آنها گفته شد که با تیمم دفنشان کنید.

برادر احمد کاظمی: با تأیید امام؟

برادر احمد غلامپور: بله.

برادر رحیم صفوی: به جای غسل، تیمم کنند.

برادر رسول یاحی: سردشت که بمباران شده بود، مردم جسد‌های شیمیایی شده را برده و غسل داده بودند، بعد دست‌های خودشان هم شیمیایی شده بود.

برادر علی اکبر دانشیار: الان احتیاج است که تیم‌های خنثی سازی شیمیایی بیایند و روی جسد‌ها پودر بپاشند و آثار شیمیایی باقی مانده روی جسد‌ها را خنثی کنند.

برادر احمد کاظمی: مثل این که سیانور بوده است.

برادر علی شمخانی: ولی یک چیز غریبی هم بود! یعنی در جا آدم را می کشته است!



برادر رحیم صفوی: چرا؟

برادر احمد کاظمی: نمی‌کند!

برادر رحیم صفوی: صدام، دست پرورده امریکاست. امریکایی‌ها بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی و اینها زدند.

برادر اصغر مقدم: در هیروشیما و ناکازاکی بدتر از این کردند.

برادر رحیم صفوی: [صدام را] امریکایی‌ها تقویت کردند. اصلاً در مورد روی کار آمدن صدام، این امریکا بود که تقویت کرد.

برادر احمد کاظمی: ولی این هم یک چشم زخمی بود که به ما نشان داد و گفت اگر در شهرهای دیگر هم بیاید، با آن شهرها هم، همین کار را می‌کنیم. اصلاً این یک تاکتیک جدید است. صدام می‌خواهد به ما بگوید که با شهرهایی که شما وارد آن شدید، این کار را کردیم، از این به بعد، با شهرهای داخلی ایران هم این کار را خواهیم کرد.

برادر علی اکبر دانشیار: اگر همان روز اول می‌آمدیم و مردم را داخل شیارها می‌فرستادیم خیلی از مسائل حل بود.

برادر علی شمشخانی: در هر حال، صدام بمباران می‌کرد.

برادر مصطفی ایزدی: نه، روز اول بمباران نکرد، به خاطر این که نیروهای خودش در شهر بودند.

برادر علی اکبر دانشیار: روز اول باید [مردم را] داخل شیارها می‌بردیم.

برخورد مردم حلبچه با رزمندگان اسلام

برادر سیف‌الله حیدرپور: این کردها با جنگ اُنس دارند، روستاها و شهرها را تخلیه نمی‌کردند.

برادر رسول یاحی: از نیروهای جمهوری اسلامی هم استقبال خیلی خوبی کردند. آن وقت که خبرنگارها آمدند، مردم همه بیرون آمده و شادی می‌کردند.

برادر سیف‌الله حیدرپور: از دومین عملیاتی که رژیم بعث عراق آمد و در این جا، شروع به بمباران شدید کرد مردم تیر و سنگ می‌زدند.

برادر علی اکبر دانشیار: تیر و سنگ می‌زدند؟

برادر علی شمشخانی: نه، تیر و سنگ نمی‌زدند!

برادر احمد کاظمی: تیر و سنگ نمی‌زدند، ولی خوشحال هم نبودند. من پریروز با یک پیرمردی صحبت کردم و به او گفتم: باباجان! به این زن و بچه‌ها بگو اسباب و اثاثیه را بردارند و به یک جای دیگر بروند. گفت چه می‌گویی؟! من براهم، بزغاله‌ام، زمینم و زندگی‌ام این جاست. زنم الان در شهر مانده است چطور به من می‌گویی بردار برو؟! آن وقت به یکی از آنها گفتم که خوشحالید؟ گفت نه، خوشحال نیستیم، ناراحت هستیم ما را آواره کردند.

برادر رحیم صفوی: خب، راست می‌گوید.

برادر احمد کاظمی: آقای شمشخانی! در خیابان‌ها، مردم‌های کراواتی قشنگ و منظم کنار جاده کشته شده بودند، نیروهای قرارگاه رمضان هم کنار کوچه‌ها با اسلحه و با این که ماسک به صورت داشتند، شهید شده بودند.

برادر علی شمشخانی: شهید شده بودند؟!



برادر رحیم صفوی: من ندیدم.

برادر احمد کاظمی: بله، شهید شده بودند، در جا، هر کس در هر جا بود، با این که ماسک داشت کشته شده بود. خدا شاهد است.

برادر رسول یاحی: خُب ماسکش را خوب نزده بود.

برادر احمد کاظمی: ماسک داشتند، اما سیانور، پنج ثانیه هم طول نمی دهد، در جا می کشد، وقت برای ماسک زدن هم نیست ما باید برای مردم فکری می کردیم.

برادر علی شمخانی: ما باید چه کار می کردیم؟

برادر احمد کاظمی: اولین لحظه ای که نیروهای ما روی جاده رفتند، مردم هم آمدند، همان لحظه که گردان امام حسین (ع) داخل شهر شد و بچه ها رفتند مراکز دولتی را گرفتند، همان وقت باید قرارگاه رمضان می آمد... و به مردم می گفت یا علی، بروید به امید خدا؛ باید همه مردم راستون می کرد، مردم پیاده می رفتند که نمی مردند؟! خسته می شدند.

برادر علی شمخانی: ... خب، قرارگاه رمضان دستور گرفته بود که، فعلاً مردم را نگهدارید تا ما جاده را باز کنیم، بعد بیایید. درست هم می گفت، پس از باز شدن جاده، می توانست این کار را بکند.

برادر احمد کاظمی: از آن طرف می بردید.

برادر علی شمخانی: از کدام طرف؟

برادر احمد کاظمی: بالا بو.

برادر علی اکبر دانشیار: نه، آقای شمخانی! اگر می رفتند در این ارتفاعات، از این وضعیت نجات پیدا می کردند.

برادر علی شمخانی: ما بعد از این که واقعه رخ داده، می آیم آنچه را که احتمال هم نمی دادیم بررسی می کنیم. قرارگاه رمضان این کار را کرد، امام جمعه حلبچه را آوردند و وی با بلندگو با مردم صحبت می کردند، مردم هم تظاهرات کردند.

برادر احمد کاظمی: ما هم آنجا بودیم.

برادر علی شمخانی: ولی می گویند لشکرها ریختند همه را خلع سلاح کردند، امام جمعه حلبچه را گرفتند خب حالا ما چه کار بکنیم؟!

برادر احمد کاظمی: شیمیایی ها خلع سلاحشان کردند.

برادر سیف الله حیدرپور: ۴۸ ساعت پیاده راه می رفتند و گرسنگی می کشیدند بهتر بود یا این که در شهر می ماندند و شیمیایی می شدند؟!

برادر علی شمخانی: همین که می گویی شهید شده فکر کنم این طور نبوده است، خود آنها می گفتند بچه های ما شهید شدند، ما زیر شیمیایی در شهر بودیم.

برادر احمد کاظمی: ماسک نداشتند.

برادر علی شمخانی: می گفت در آن موقع ما اصلاً داخل شهر خودمان زیر بمباران بودیم.





کار را بکنیم؟

برادر احمد غلامپور: ... به او حکم بدهند به عنوان این که با آقای مقدم هماهنگ بشود و بروند، ...

برادر علی شمشانی: باشد.

برادر احمد کاظمی: البته، آقای شمشانی! من نظر دیگری دارم. الان با این وضعیت آشفته ای که در شهر هست. اگر این برادران که کار ندارند یکی بیاید و فرمانده آن جا بشود. من هم یک اکیپ دژبانی به دست او می دهم. آب و نان و غذا هم می دهم.

برادر علی اکبر دانشیار: آقای شمس فرمانده سپاه مریوان بیاید و یک گردان از نیروهایش را هم بیاورد و این مسئولیت را به عهده بگیرد.

برادر اصغر مقدم: آقای شمشانی! شهر فرماندار نظامی می خواهد.

برادر علی شمشانی: فرمانده نظامی که دارند!

برادر رسول یاحی: نه، یک نفر باید، هم شهر را در کنترل داشته باشد.

برادر احمد غلامپور: آقای شمشانی! فرمانده نظامی مال کل منطقه است. خود حلبچه یک فرماندار می خواهد.

برادر علی شمشانی: حکم را داده اند، یک نفر از نیروی زمینی باشد، بهتر است.

برادر احمد کاظمی: ... دشمن همه شهر را شیمیایی نکرد، فقط جنوب و شمال شهر را شیمیایی کرده است. همین انب را با این قسمتی که به یال شیندروی متصل است، ... پس حالا کار خاک کردن آنها و مسائل دیگرشان را انجام بدهند. ما هم به بچه ها می گوئیم جمع کنند و بروند، دیگر ما کاری به کار این زخمی و ...

برادر علی شمشانی: شما، در ارتباط با زخمی ها و تخلیه مردم تا آخرین نفر، کمک کنید. در ارتباط با دفن کردن هم یک سازمانی ...

برادر احمد کاظمی: در مورد اموال مردم هم ما کاری نداریم.

برادر علی شمشانی: دژبانی هم بگذارید، نگذارید کسی اموال مردم را غارت کند.

برادر احمد کاظمی: حکم بدهید.

برادر علی شمشانی: دژبانی با قرارگاه رمضان است.

برادر احمد کاظمی: خُب پس [کار آنهاست].

برادر علی شمشانی: ... فردا فرمانداری در شهر می گذارند و می گویند برو اسباب خانه ات را بردار، باید یک سازمانی باشد که این کار را بکند. لشکر که نمی تواند این کار را بکند.

برادر علی اکبر دانشیار: الان هیچ کس کنترل ندارد، باید این